

آلبرتو موراویا

انزجار

برگردان:
برویز تنه‌دی



فصل اول

امروز می‌توانم ادعا کنم که روابط من و ریم طی دو سال اول اردوواح‌مان خیلی خوب بود منظورم این است که طی این دو سال، هماهنگی کامل و عمیق احساسات‌مان، با نوعی خاموشی، یا بهتر بگویم، با گونه‌ای سکوت روحی همراه بود، که در چنین موقعیت‌هایی، هرگونه موضع‌انتقادی را به حالت تعلیق در می‌آورد و میدان را به عشق می‌سپارد تا به تنهایی درباره‌ی شخص مورد‌علاقه داورى کند امیلی^۱ از دید من مطلقاً بی‌عیب و نقص بود و گمان می‌کنم او هم هیچ عیب و ایرادی در من نمی‌یافت شاید هم عیب‌هایی در او می‌دیدم و او هم نقص‌هایی در من می‌یافت، ولی به سبب گونه‌ای دگرگونی‌های اسرارآمیز ناشی از عشق، این عیب‌ها به تنهایی به نظرمان چشم‌پوشیدنی می‌آمد، بلکه حتی برای‌مان دوست‌داشتنی هم جلوه می‌کرد انگار به‌حای عیب و ایراد، صفاتی برحسته وار نوع خاصی بودند سخن کوتاه، درباره‌ی هم داورى نمی‌کردیم به‌حای آن همدیگر را دوست داشتیم موضوع این روایت، بیان این واقعیت است که چه گونه، درحالی که من دوستش داشتم و قصاوتمی درباره‌اش نمی‌کردم، امیلی برعکس عیب و

نقص‌هایی در من یافت، یا گمان کرد یافته است پس از آن درباره‌ام داوری کرد و علاقه‌اش را به من از دست داد

آدم هر قدر خوشحالت‌تر باشد، کم‌تر به سعادتش توحه می‌کند شاید عجیب به نظر برسد، اما طی این دو سال می‌توانم بگویم که گاهی حتا احساس می‌کردم کسل شده‌ام به، واقعاً درک نمی‌کردم چه قدر خوشحالم تا دوست داشتنم و نا علاقه‌ی او به خودم، گمان می‌کردم مثل سایر مردم زندگی می‌کنم، زیرا به نظرم می‌آمد که عشق یک واقعیت همگانی، عادی و بدون هیچ‌گونه ارزش خاصی است، مانند هوایی که تنفس می‌کنیم، که ارزش و عظمت بی‌کران آن هنگامی آشکار می‌شود که از آن محروم باشیم در آن موقع اگر کسی به من یادآوری می‌کرد که آدم خوشحالی هستم، شگفت‌زده می‌شدم و بدون تردید می‌گفتم که درست است رزم را دوست دارم و او هم عاشق من است، اما نا‌همه‌ی این‌ها هیچ احساس امنیتی نسبت به زندگی آینده‌مان ندارم درست هم بود، چون در واقع نا‌پیشه‌ی محقر متقد سیمایی که در روزنامه‌ای کم‌اهمیت داشتیم، و بزرگ‌کارهای روزنامه‌نگاری کم‌اهمیتی که این‌ها و آن‌ها می‌کردم، به دشواری می‌توانستیم سر و ته زندگی‌مان را جمع و جور کنیم دو بصری در یکی از اتاق‌های ساحتمانی زندگی می‌کردیم که در آن اتاق مله احاره داده می‌شد حیلی وقت‌ها برای حرح‌های غیر ضروری و گاهی هم برای هر بیه‌های ضروری روزمره پول کم می‌آوردیم نا این حساب چه‌گونه می‌توانستم خوشحالت باشم؟ در حقیقت هیچ‌گاه به اندازه‌ی آن دوره — که بعدها متوحه شدم چه قدر نا‌همه‌ی وجود و عمیقاً خوشحالت بوده‌ام — از زندگی شکایت نمی‌کردم

در پایان این دوره‌ی دو ساله‌ی زندگی مشترک، سرانجام شرایط زندگی‌مان رو به بهبود گذاشت تا ناتیستا^۱ که تهیه‌کننده‌ی فیلم بود آشنا شدم، و اولین فیلمنامه‌ام را برای او نوشتم، کاری که در آن زمان موقتی‌اش می‌شمردم، باید در آینده پیشه‌ی واقعی‌ام می‌شد در عین حال، در همان

دوران بود که روابط نا‌امیلی به نحو ناخوشایندی رو به وحامت گذاشت ماحرای من درست از همان ابتدای کار فیلمنامه‌نویسی شروع شد، و هم‌زمان نا، آن، سرد شدن روابط رناشویی نا هم‌سرم، دو رویداد کم‌وبیش هم‌زمان، و — همان‌طور که پس از این خواهید دید — در ارتباط مستقیم باهم

اگر در دهم حسرت و حوکم، به خاطرهای مهم از رویدادی برمی‌خورم که در آن موقع در نظرم بی‌اهمیت جلوه کرد، ولی بعدها نقش تعیین‌کننده‌ای در زندگی‌ام داشت می‌بینم روی پیاده‌رو یکی از حیوانات‌های مرکزی شهر ایستاده‌ایم من و امیلی و ناتیستا شام را در رستوران حورده‌ایم ناتیستا پیشهاد کرده است بقیه‌ی شب را برویم به حانه‌ی او ما هم قبول کرده‌ایم هر سه حلو اتومبیل ناتیستا ایستاده‌ایم، اتومبیل قرمز و محلی که فقط دو حا برای نشستن دارد ناتیستا پشت فرمان می‌نشیند، بعد حم می‌شود، در طرف راست را بار می‌کند و می‌گوید

— متأسفم، ولی توی اتومبیل من یک حانیش‌تر برای نشستن وجود ندارد مولتانی^۱، شما باید هر طور که می‌توانید گلیم‌تان را از آب بیرون نکشید مگر این‌که همین‌جا منتظرمان بمانید تا هم‌سرتان را به حانه‌ام برسم و بعد بیایم پی‌شما امیلی کنار من ایستاده است، لباس‌هایش سیاه بدون آستین و یقه‌ناری پوشیده — تنها پیراهن‌ش که دارد — و مانتو حرش را روی دستش انداخته در ماه اکتبر هستیم و هوا هورگرم و مطوع است قیافه‌اش را کمی براندارد می‌کنم و می‌بینم، نمی‌دانم چرا، چهره رینایش که معمولاً آرام و نا نشاط است درهم رفته و نوعی نگرانی و اعتناش درونی غیرعادی در آن موج می‌زند نا لحنی شاد می‌گویم

— امیلی تو نا ناتیستا برو، من نا تا کسی به شما ملحق می‌شوم امیلی ناگاهی به من می‌کند، سپس به کندی و نا لحنی حاکی از نا رضایتی می‌گوید

— بهتر بیست ناتیستا حلو برود و ما هم نا تا کسی دنبالش برویم؟